

شرق

از دحام مسافران در روز ۲ تعطیلی عید سعید فطر در سواحل مازندران، عکس: بهروز خسروی، میزان



از دحام مسافران در روز ۲ تعطیلی عید سعید فطر در سواحل مازندران، عکس: بهروز خسروی، میزان

زیر پوست شهر

راه طولانی یتیم‌خانه تا خانه کودک

حدود صدسال قبل مکان‌هایی برای مراقبت و تربیت کودکان بی‌سرپناه توسط متمدلان خیر در نقاط مختلف کشور ساخته شد که به این یتیم‌خانه می‌گفتند. برای

تأمین مخارج شیم‌خانه‌ها، ملک، مغازه، باغ و امثالهم را مشخص کرده و وقف می‌کردند، به‌این‌ترتیب با وجود متولسانی که واقف مشخص می‌کرد، فعالیت‌های یتیم‌خانه استمرار داشت و کودکان بلا تکلیف نمی‌ماندند. در برخی از نقاط کشور نیز مکان‌هایی توسط بلدیه (شهرداری‌ها) برای نگهداری از این کودکان تأسیس می‌شد. در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در مجلس اول شورای ملی، ایجاد مکانی برای نگهداری کودکان رهاشده تصویب شد که برخی نمایندگان مجلس از جمله ارباب جمشید، نماینده زرتشتیان و حاجی امین‌الملوک هزینه آن را متقبل شدند و همه حقوق نمایندگی خود را به این امر اختصاص دادند. در این نوع مؤسسه‌ها کودکان سرراهی، فرزندان طلاق و سایر آسیب‌دیدگان اجتماعی در کنار فرزندان یتیم تحت مراقبت قرار می‌گرفتند. برای اداره امور این مراکز و مراقبت از کودکان از خانم‌هایی که به آنها باجی می‌گفتند استفاده می‌شد که معمولاً تحصیلاتی نداشتند و امور بهداشتی، خدماتی، آشپزی و تربیتی را با هم انجام می‌دادند، برخی از کارها را هم خود بچه‌ها برعهده می‌گرفتند. در یتیم‌خانه‌ها کودکان از همه سنین؛ از خردسالی تا نوجوانی کنار یکدیگر نگهداری و سرپرستی می‌شدند.

هدف اصلی یتیم‌خانه‌ها نگهداری کودکان بود و به امر تعلیم و تربیت آنها چندان توجه نمی‌شد. با گذشت زمان تغییرات مثبتی انجام شد؛ نام یتیم‌خانه به پرورشگاه تغییر پیدا کرد، بچه‌ها به مدرسه رفتند، لباس‌های متحدالشکل برای کودکان خریداری می‌شد و افرادی باسواد و علاقه‌مند برای تعلیم و تربیت کودکان به کار گمارده شدند. تعداد بچه‌ها در پرورشگاه‌های شهرهای بزرگ زیاد بود؛ مثلاً در تهران پرورشگاه‌هایی با ظرفیت بیش از صد نفر ایجاد شد که بعدها برای ساماندهی و اداره آن سازمان تربیتی شهرداری تهران ایجاد شد. در زمان

پهلوی دوم جمعیت خیره‌ای به نام فرح پهلوی تأسیس و چند پرورشگاه در نقاط مختلف کشور ایجاد شد که آن را شبانه‌روزی کودکان بی‌سرپرست می‌گفتند و مربیانی با تحصیلات متوسطه امور تربیتی آن را انجام می‌دادند و کودکان به تفکیک سن و جنس تحت مراقبت قرار می‌گرفتند. در سال ۱۳۵۳ مؤسسه آموزشی عالی با عنوان آموزشگاه عالی آموزشباری در تهران با همکاری فرانسوی‌ها تأسیس شد که وظیفه‌اش تربیت افراد لیسانسه تعلیم و تربیت برای مربیگری و مدیریت شبانه‌روزی‌های کودکان بی‌سرپرست بود تا فارغ‌التحصیلان آن مسئولیت اداره شبانه‌روزی‌ها را عهده‌دار شوند. بعد از انقلاب سازمان بهزیستی کشور تأسیس شد و اصل وجود شبانه‌روزی‌ها و مراقبت کودکان خارج از خانواده مورد سؤال قرار گرفت، بنابراین بسیاری از کودکان بی‌سرپرست از شبانه‌روزی‌ها خارج و به خانواده‌های بیستگان یا افراد داوطلب سپرده شدند و به این خانواده‌ها کمک‌هزینه نگهداری از کودکان پرداخت می‌شد. این سیاست ادامه و توسعه یافت. در سال‌های اخیر تحولات مثبت در حوزه مراقبت از کودکان بی‌سرپرست استمرار پیدا کرد. مراکز شبانه‌روزی متحول و تعدیل شدند و به «خانه کودکان و نوجوانان» تغییر نام یافتند و تعداد کودکان تحت مراقبت هر خانه به کمتر از ۲۰ نفر کاهش یافت. افراد تحصیل‌کرده در رشته‌های علوم تربیتی تحت عنوان مسئول، مددکار اجتماعی، مربی تربیتی و روان‌شناس جانشین کارکنان سنتی شدند. توجه به ارتباط کودکان با خانواده‌هایشان افزایش یافت، اصول علمی تعلیم و تربیت کودکان و توجه به مفاهیم و آموزه‌های دینی و استعداد کودکان توسعه یافت و توانمندسازی برای یک زندگی عادی به‌عنوان یکی از اصول اساسی تربیت کودکان مورد توجه و عنایت قرار گرفت. نکته مهم‌تر سپردن کودکان به خانواده‌های داوطلب تا پرداخت کمک‌هزینه ماهانه بود که هم‌اکنون نیز ادامه دارد.


www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۹ • ۴ شوال ۱۴۴۱ • ۲۷ می ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۲۹ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۲
اذان صبح فردا ۴:۰۹ • طلوع آفتاب ۵:۵۱

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌روا


نور نوشت
زبان

زبان و دیدگاه اجتماعی

به طور کلی دیدگاه‌هایی را که درباره زبان وجود دارد، به دو دسته کلی (دست‌کم از زاویه دید ما در این مقاله) می‌توان تقسیم کرد: نخست، دیدگاه اراده‌گرا؛

این دیدگاه زبان را نوعی نظام مصنوعی از علائم به شمار می‌آورد که متخصصان و صاحب‌نظران می‌توانند بدون توجه به اکثریت گویندگان زبان و تحول طبیعی خود زبان درباره آن تصمیم بگیرند و در آن دخل و تصرف کنند. از این دیدگاه دو روایت موجود است: روایت گذشته‌گرا؛ این روایت از دیدگاه اراده‌گرا، زبان را صرفاً نوعی میراث فرهنگی به شمار می‌آورد، فقط گونه رسمی و ادبی زبان را به رسمیت می‌شناسد و زبان ادبی قدیم را کامل و بی‌نقص می‌داند. طبیعتاً در چنین روایتی صرفاً پاسداری از زبان مطرح است، نه برنامه‌ریزی برای توسعه زبان؛ زیرا روایت یادشده بر آن است که زبان در گذشته و در آثار ادبیان کلاسیک به حداکثر توسعه خود دست یافته است و فراتر رفتن از آن، حد غیرممکن به نظر می‌رسد. روایت مدرنیستی با انتزاعی؛ این روایت درست برعکس روایت اول، بر مصنوعی بودن زبان تأکید دارد، صرفاً به منطق درونی آن اهمیت می‌دهد، می‌خواهد این نظام را به دلخواه خود از بیخ و بن دگرگون کند و زبانی «نو» و «پاک» به وجود آورد که کاملاً منطقی و خردمندانه باشد. این روایت نیز نقش گویندگان و کارکرد اجتماعی زبان را از یاد می‌برد، شاید بپراستن زبان از همه بی‌قاعده‌ها، دقیق‌ترکردن معنای واژه‌ها، ایجاد در واژه‌سازی و به حداقل رساندن ریشه‌های بیگانه، به خودی خود کار بدی نباشد؛ اما اشکال کار در اینجاست که هیچ تضمینی برای موافقت مردم با این خلوص‌گرایی «پیشروانه» وجود ندارد. تجربه نشان داده است که مردم از ابتکارات «رادیکال» این نوع اصلاح‌طلبان زبانی چندان متابعت نمی‌کنند. آشکار است که در این دیدگاه نیز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری به معنای جدید آن نمی‌تواند مطرح باشد؛ بلکه خلق زبانی نو از بالا مدنظر است، بدون توجه به اینکه زبان، نهادی اجتماعی است و گویندگان اصلی زبان‌اند که آن را حفظ یا دگرگون می‌کنند. این هر دو روایت دیدگاه ارادی ضدزبان‌شناسی و ضدجامعه‌شناسی فرهنگ هستند و با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی به معنایی که امروزه مدنظر است، ناسازگارند. زبان دیدگاه زبان مانند نهادی اجتماعی؛ منظور دیدگاهی است که جامعه‌شناسان دوم (زبان‌شناسان اجتماعی) مطرح کرده‌اند و برخلاف دیدگاه اول، زبان را نهادی اجتماعی می‌داند که ابزار ارتباط مردمان است و گویندگانش (اعم از گویندگان معمولی و نخیه) مرتباً آن را بازتولید و متحول می‌کنند. به عبارت دیگر، زبان دارای تحولی طبیعی است که با مشارکت گویندگان تحقق می‌یابد. این دیدگاه همچنین به «گونه‌های زبانی» مختلف باور دارد و با زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی فرهنگ سازگار است. از این دیدگاه نیز دو روایت موجود است:

روایت نخست: این روایت با نوع نگاه در داخله در تحول طبیعی زبان مخالف است. به نظر طرفداران این دیدگاه هیچ نوع سیاست‌گذاری یا برنامه‌ریزی درباره زبان لازم نیست و وظیفه متخصصان زبان صرفاً ثبت و تبیین تغییراتی است که گویندگان در زبان به وجود می‌آورند؛ زیرا گویندگان این زبان هستند که درباره درست و غلط زبان تصمیم می‌گیرند و درست و غلط در گونه‌های مختلف زبانی متفاوت است. درواقع از این دیدگاه کار متخصصان فقط ثبت و فهم پسینی تغییرات زبانی است که گویندگان زمان می‌فریند. روایت دوم: این روایت درعین حال‌که به تحول طبیعی زبان باور دارد و آن را کارگزار زبان‌گان از نخبه و علمی به‌شمار می‌آورد و وجود گونه‌های مختلف زبان را می‌پذیرد، وجود نوعی برنامه‌ریزی حداقلی در راستای اهداف روشن را نیز می‌پذیرد. با توجه به مطالبی که در بالا آمد، می‌توان این نتیجه را استخراج کرد که آنچه ما سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبان می‌نامیم، فقط اگر روایت دوم از دیدگاه اجتماعی را درباره زبان بپذیریم، مفهوم واقعی پیدا می‌کند؛ زیرا در روایت گذشته‌گرای دیدگاه اراده‌گرا، اساساً توسعه زبان مفهوم ندارد و تنها کاری که می‌توان درباره زبان انجام داد، حفظ آن از آن به کمک ابزاری مانند کتاب و روشنفکران را به خود جلب کند. این دیدگاه که در آغاز قرن بیستم زیاد مطرح بود، امروزه چندان مورد توجه نیست. بالاخره روایت اول دیدگاه اجتماعی نیز به برنامه‌ریزی درباره زبان باور ندارد و مداخله سازمان‌یافته در فرایند تحول زبان را نمی‌پذیرد. پس برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری زبان به مفهوم امروزی آن فقط در صورتی مفهوم پیدا می‌کند که ضمن قبول برداشت اجتماعی از زبان، به مداخله حداقلی برای تأثیرگذاری عقلانی در تحول طبیعی زبان (به شرط پذیرش مردم) معتقد باشیم.

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۹ • ۴ شوال ۱۴۴۱ • ۲۷ می ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۲۹ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۲
اذان صبح فردا ۴:۰۹ • طلوع آفتاب ۵:۵۱

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌روا

داموکلس، شاهزاده جاه‌طلب و پرمدعایی بود که می‌اندیشید دیونیزوس پادشاه سیراکوز، خوشبخت‌ترین انسان روی زمین است. دیونیزوس خردمند به او پیشنهاد کرد یک شبانه‌روز جایشان را با هم عوض کنند. داموکلس با اشتیاق پذیرفت، اما لحظات آخر وقتی دریافت شمشیری بالای سر، هر لحظه و با هر خطایی در حال فرودآمدن بر سر اوست، از کرده خود پشیمان شد. از آن تاریخ قرن‌هاست شمشیر داموکلس به‌عنوان تمثیل تهدید و تحدیدکننده حکمران و حکمرانی استفاده می‌شود. اسطوره‌ها بنا بر خاصیتشان در همین جا متوقف می‌شوند و درباره افتادن نی‌نفتادن شمشیر چیزی نمی‌گویند، اما تاریخ‌کننده است از فاجعهی که فرودآمدن این شمشیر به بار آورده است. در سال ۱۳۶۵ سازمان نظام پزشکی ایران شمشیر داموکلس «اعتصاب پزشکان» را در بدترین زمان و به بدترین شکل فرود آورد. این تهدید سال‌های‌سال از جایگاه جامعه پزشکی و رئیس سال‌خورده آن و به‌تبع آن جایگاه سلامت در ذهنیت جامعه محافظت کرده بود. این اقدام بی‌ملاحظه، کمترین عارضه‌اش به‌سامان‌نرسیدن درخواست‌های آن‌زمان جامعه پزشکی بود، اما نتیجه مهم‌تر آن تأثیری بود که بر ساختار سازمان نظام پزشکی و نحوه فعالیت آن گذاشت. آن سال این شمشیر داموکلس فرونیامده، چندانکه شد و از بین رفت. جامعه پزشکی تا همین امروز هیچ شمشیری بالای سر حکومت‌ها ندارد. در به تعامل واقعی هم صدها بیانیه و تعارف به‌قدر ذره‌ای فعل‌وانفعل‌عمل‌انمی‌ارزند. محرومیت مطلق

یک فروشنده از کمترین اظهارنظر درباره قیمت محصولی که به بازار آورده و اجبار او به فروش، تنها به‌تفکری که خریدار اعلام می‌کند، ضرورتاً به افلاس او نمی‌انجامد، او می‌تواند از فردا به جای «فلس»، «خَرَف» به بازار بی‌آورد و اگر



بر سر داموکلس‌های روزگار نداشتد و اگر داشت هم در این اوضاع غلاف می‌کرد؟

این احساس اضطراب نمی‌کنند که سقوط از آن نقطه ذوب بحرانی باعث تخریب بسیار گسترده و غیرقابل‌برگشت در کیفیت خدمات سلامت‌ها شود؟

حق‌بان

ناکرده گنه چنین مجازات شدیم

استفاده از آن را نیز ماهانه پرداخت کند! به دلیل تازگی، ابهامات و نبود زیرساخت لازم، این روش مناسب هنوز در مرحله آزمایشی بوده و فراگیر نشده است.

تعداد زیادی از زندانیان به دلیل عدم توانایی در پرداخت دین خود در حبس به‌سسر می‌برند. بر اساس ماده ۱۱ «قانون اجازه الحاق دولت ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (مصوب ۱۳۵۴ مجلس شورای ملی): «هیچ‌کس را نمی‌توان تنها به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی خود نیست زندانی کرد.» ابتدا در سال ۱۳۷۷ با تصویب قانون «نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» حبس مدیون مجاز شمرده شد. با وجود اینکه در قانون معسر (تاتوان در ایفای تعهد مالی) از شمول ماده استثنا شده بود، اما حبس افراد توسط دادگاه حقوقی (و نه مرجع کیفری) و بدون محدودیت زمانی همچنان محل اشکال است. در سال ۱۳۹۴ قانون اجتماعی برای نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به تصویب رسید. در ماده ۳ این قانون نیز همچنان حبس مدیون، هرچند با ارفاقاتی، پیش‌بینی شده است. «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» اراده قانون‌گذار و برای محاکم لازم‌الاجراست، اما جدای اینکه با سیاست حبس‌زدایی سازگاری ندارد، به دلیل نقض میثاق حقوق مدنی و سیاسی، مغایر تعهدات بین‌المللی دولت است.

در مساده ۲۵ قانون مجازات اسلامی جدید پیش‌بینی شده که به‌تبع محکومیت قطعی کیفری در جرائم عمدی، فرد مجرم با توجه به میزان محکومیت خود ۲ تا ۷ سال از حقوق اجتماعی نیز محروم شود؛ اما در تبصره همان ماده درج موضوع محکومیت پس از طی مدت محرومیت از حقوق اجتماعی در گواهی عدم سوء‌پیشینه کیفری رافع منع کرد است. متأسفانه مشاهده می‌شود در مواردی با قید عبارت مبهم «فرد فاقد سوءپیشینه مؤثر» در کیفری می‌باشند، در گواهی صدور، فرد از حق اشتغال و تأمین معاش خانواده محروم می‌شود. پیش‌بینی گسترده مجازات حبس در قوانین کیفری، هرچند در بخشنامه‌ها بر تعیین مجازات جایگزین تأکید می‌شود، خلاف راهبرد زندان‌زدایی دستگاه قضائی است.

در پربایان بی‌مناسبت نیست یقادی کنیم از ملک‌الشعراى بهار که در حبسیه‌های خود به موضوع خانواده زندانیان هم اشاراتی دارد: «من به زعم کسان کنه‌کار / چیست آیا کنه کودک و زن» یا در جای دیگری می‌گوید: «هر بود این پدر کنه‌کاری / چیست جرم کسان او باری».

آکادمی

شمشیر داموکلس و سازمان نظام پزشکی

برای بلندنشدن سروصدا کیسه او را هم خوب نباید، متضرر واقعی کسی است که دست‌آخر به‌جای لعل خرف خواهد داشت. اگر به فروشنده اطمینان ندارید، خب این احتمالات بیشتر است. این توافق هولناک خواهد بود بین تولیدکننده و کسی که باید بر تولید نظارت کند علیه مصرف‌کننده نهایی که در شرایط ما «نظام بهداشت و درمان» کشور نام دارد. درست از همین‌رووست که در تمام نظام‌های سرمایه‌داری، اعتصاب نیروی کار به‌طور مطلق ممنوع و غیرقانونی نیست. تنها از طریق امکان اعتصاب است که سرمایه می‌تواند به‌طور صحیح برآوردی از حقوق نیروی کار و آن نقطه ذوبی که پایین‌تر از آن امکان بقای نیروی کار وجود ندارد، داشته باشد و باز هم در غیاب نرخ واقعی کار آنچه در خطر می‌افتد، کیفیت خدمات و کالاها و در مورد سلامت، کیفیت حیات در کشور است. در شرایط فعلی کشور ما هیچ‌کدام از جوامع پزشکی و به‌خصوص سازمان نظام پزشکی با وجود شرایط بسیار دشواری که برای جامعه پزشکی و سلامت ایجاد شده، هیچ صحبتی از اعتصاب پزشکان نکرده‌اند که هیچ، در شروع بحث هم اشاره‌ای به واقعه‌ای که سایه سنگینش تا همین امروز هم احساس می‌شود، نمی‌کنند. این عمدتاً به دلیل نبود تجربه تاریخی و نقیصه ثبت تاریخ در کشور ماست؛ پدیده‌ای که آن را جامعه کوتاه‌مدت هم می‌خوانند، اما حتی بدون این تجربه هم به زحمت می‌توان تصور کرد که جامعه پزشکی در شرایط فعلی و در حضور بحران‌های موجود دست به اعتصاب بزند، عمدتاً به این دلیل که تمام مقصود این جامعه در بحث تعرفه‌ها کیفیت سلامت و کیفیت حیات ملی ماست نه کسب درآمد بیشتر؛ چراکه در روز اعتصاب این کیفیات به‌شدت به خطر می‌افتند و این نقض غرض است. ولی آیا کاربه‌دستان و مسئولان هم متوجه هستند که با بخشی از جامعه روبرو هستند که هیچ شمشیری

بر سر داموکلس‌های روزگار نداشتد و اگر داشت هم در این اوضاع غلاف می‌کرد؟ این احساس اضطراب نمی‌کنند که سقوط از آن نقطه ذوب بحرانی باعث تخریب بسیار گسترده و غیرقابل‌برگشت در کیفیت خدمات سلامت‌ها شود؟

تلاوسه‌های کرونايي-۲

قرنطینه زندان قصر


محمود برآبادی

● من یک آدم قدیمی هستم و با دنیای دیجیتالی الفت چندانی ندارم. از آن اوایل که کامپیوتر آمد، هم من با او سر سبز داشتم و هم او از من خوشش نمی‌آمد. موبایل‌های هوشمند و شبکه‌های مجازی، تبلت و آی‌پد و بقیه مظاهر دنیای جدید هم همین‌طور. اما کرونا اگر هزار عیب دارد یک حسن هم دارد که آدم‌هایی مثل من را وادار کرد با دنیای دیجیتال آشنی کنیم. الان به ناچار همه جلسات کاری و دوستانه در چت‌روم‌ها و اتاق‌های کنفرانس مجازی برگزار می‌کنیم. اگرچه هنوز دلم می‌خواهد وقتی با کسی حرف می‌زنم، به چشم‌هایش نگاه کنم و تأثیر حرف‌هایم در آنها ببینم.

● این روزها خیلی زود بغض می‌گیرد. راه گلویی‌م بسته می‌شود اما اشکم سرازیر نمی‌شود. دیدن صحنه‌های فیلم که به کسی زور گفته می‌شود یا در حق کسی ظلم می‌شود با وقتی خبر یک فداکاری و ازجان‌گذشتگی را می‌خوانم یا رنج‌های یک کودک یا مادری را می‌شنوم، با آهنگ حزن‌آلودی را گوش می‌کنم. حتی خاطره‌ای از یک اتفاق خیلی دور… رها اینها چنان من را آشفته می‌کند که بغض گلویی‌م را می‌گیرد اما گریه‌ها نمی‌آید. دلم می‌خواهد یک دل سیر گریه کنم. می‌دانم بالاخره روزی این بغض‌های فروخته باز خواهد شد. هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم برای گریه‌کردن بهانه بیشتری وجود دارد تا برای خندیدن.

● حالا که چند ماهی است همسرم را ندیده‌ام، حس می‌کنم عاشقش بوده‌ام. دلپیش هم این است که خیلی یادش می‌افتم. یاد جاهایی که باهم رفتیم. یاد حرف‌هایش، یاد عتاب و خطاب‌هایش، یاد لباس پوشیدنش، یاد عطرهایش. دلم می‌خواهد دوباره باهم سفر برویم. میهمانی برویم. خرید کنیم و همه کارهایی را که آن موقع انجام داده‌ام و برایم عادی بوده، حالا دلم می‌خواهد با هم انجام بدهیم. این یعنی که من عاشقش هستم.

● امروز نوبت تمیزکردن خانه است. تمیزکاری از آن کارهایی است که دوست نداری شروع کنی و آخرش دوست نداری تمام کنی. همین‌طور اینجا را تمیز می‌کنی آنجا را تمیز می‌کنی و بعد می‌دانی چه پیدای می‌کند و تمامی هم ندارد. مثل کرونا به همه جا سرایت می‌کند. آن اتاق، این اتاق، پذیرایی، مبل، آشپزخانه، اجاق گاز، سینک ظرفشویی و… یک وقت متوجه می‌شوی که ظهر شده، از کت‌وکول افتاده‌ای و همین‌طور داری تمیز می‌کنی و تازه کلی جاها هم مانده که نتوانسته‌ای تمیز کنی. دستشویی، حمام و … این هوای آلوده تهران و اردویشار هم که منتظرند کارت تمام نشود تا هرچه را گذاشتی پنبه کنند. این همه کار می‌کنی، تازه رضایت کاذب تو جلب نمی‌شود. خانمم به من استاد سمبل‌سازی لقب داده. البته پر بیره هم نمی‌گوید. تمیزکاری واقعی این نیست، ولی باوجوداین دو چیز باعث می‌شود که از کارت رضایت داشته باشی. یکی وسایلی که برق می‌زنند و دوم اینکه برای یک ماه راحت هستی.

● استراحت در منزل با همان قرنطینه خانگی! حرف‌های ضدنقضی هنوز هم در شبکه‌های اجتماعی زیاد است. یکی می‌گوید بیرون نرو، یکی می‌گوید اگر فعالیت نکنی و بیرون نروی خموده می‌شوی. یکی می‌گوید ماسک بز، یکی می‌گوید لازم نیست بزنی. یکی می‌گوید ویتامین D بخور یکی می‌گوید ویتامین D در این شرایط باعث تقویت ویروس کرونا می‌شود. این شبکه‌های اجتماعی هم که همه را شهروند خیزنگار کرده.

● یکی از دوستان رنگ و زک و صحبت کشید به شرایط امروز و کرونا و قرنطینه خانگی و اینکه روزگار سختی شده است. گفتم: «گفت: ما شرایط ما شرایط دوت از این را پشت سر گذاشته‌ایم. قرنطینه زندان قصر سال ۵۴ یادته؟ اینکه چیزی نیست. فقط مقداری در رفت‌وآمدها محدود شده‌ایم». او هم حرفم را تأیید کرد. این را گفتم ولی راستش قویز بود. الان دیگر من آن جوان سال ۵۴ نیستم. الان اگر در زمستان یک روز آب جمان نباشد، نمی‌توانم تحمل کنم. ● قبل از عید فروردین در شهر کتاب مرکزی جشن لاک‌پشت پرنده و مراسم تقدیر از کتاب‌های طلایی و نقره‌ای لاک‌پشت باشد اما کمنشل شد. همه ناراحت شدند چون رحمت زیادی کشیده بودیم. یک سال تمام هر دو هفته یک بار جلسات لاک‌پشت و خواندن هزاران کتاب و تهیه فهرست‌های فصلی و نوشتن یادداشت برای کتاب‌ها و حالا همه چیز رفته رو هوا. داوران لاک‌پشت پرنده ناراحت و بعضی حتی ناامید بودند اما ظاهراً چاره‌ای نبود جز آنکه تحمل کنیم تا این روزها هم بگذرد. امیدوارم سال آینده که جشن لاک‌پشت برگزار می‌شود، همه باشند! ● همسایه‌ای داریم که خانمی مسن است و تنها زندگی می‌کند. خیلی کم از خانه بیرون می‌رود و اغلب از پشت پنجره بیرون و حیاط را نگاه می‌کند. الان من وضعیتی او را پیدا کرده‌ام و از پشت پنجره حیاط و کوچه را نگاه می‌کنم. اصلاً فکر نمی‌کردم چه آزادی باارزشی است که هروقت بخواهی بتوانی بروی بیرون و براسا خودت بچرخي. ● همیشه در وسط خبرهای نگران‌کننده، پست‌های خنده‌دار هم هست. «یک روان‌شناس برجسته گفته در طول قرنطینه اشکالی ندارد اگر شما با گل‌های خانه صحبت کنید ولی اگر گل‌های خانه با شما صحبت کردند، آن وقت با ما تماس بگیرید». کی بشود من هم سراخ تلفن بروم.